

کینه در سینه که مبدد هر دم از مهر حیدر نبرد
کشتن مال و غرقاب کناه غیر عفو او که لشکر میند
آستین او فتح کرد که دشمن پشت با بر قهر قهر میند
پارسیست شهید و نیا جین مکن از آتش دشت بر کوه نبرد

هر که نور علی سینه مویک

تکیه بر خورشید انور میند

مال که جمال فتح از جبهه مبین باشد
یکم از فلک بود تا فعل کند و
جزت سواد آن هم جهان بیجا
باخته بر سجا آرزو کارش نبود آرزو
از جیبش زلفت هر نفسی که بر خیزد
آنکه بر این جهان سینه نور علی روشن

کی در آن

کس در دل نه بخواند یار ندارد
آرزو که دل دیده بود جلوه که یار
مردان نهاد آنکه قدم در راه نفس
زاهد که بر پرورد خرق در صندل
دارد بس که کسی که کوه چشمه جویان
جز بلب لعل ندر کار ندارد

نور علیش منت در آینه خورشید

هر کسی که بدل ظلمت در لشکر ندارد

ز آن روز تا ماه خورشید نظر آمد
از صبح جز از ما خبر عشق چه بر سر
بخواست کند جاده در آینه ذرات
که خطا که بگردد در کوه خورشید
مجنون خود لعل خورشید گناه
هر دم بلبس کرد در کوه خورشید